



**در آمدی بر قشر بندی و نابرابری های اجتماعی
از منظر نهج البلاغه**

حامد توانا
دکتر حفیظ الله فولادی

زمستان ۱۳۹۹

توانا، حامد، ۱۳۵۴-

درآمدی بر قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی از منظر نهج البلاغه / حامد توانا، دکتر حفیظ‌الله فولادی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه، ۱۳۹۹.

نه، ۱۳۰ص. _ (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۵۵: جامعه‌شناسی؛ ۴۵)

ISBN: 978-600-298-331-2

بها: ۱۷۵۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه. ص. [۱۲۳_۱۲۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- دیدگاه درباره عدالت اجتماعی.

۲. Views on Social justice -- Imam I, 600-661. Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661. ۳. علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) امام اول، ۲۳ قبل

از هجرت - ۴۰ ق. -- دیدگاه درباره قشربندی اجتماعی.

۴. Views on social stratification -- Imam I, 600-661. Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661.

۵. قشربندی اجتماعی. ۶. Social stratification. ۷. عدالت اجتماعی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام.

۸. Social justice -- Religious aspects -- Islam. ۹. قشربندی اجتماعی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام.

۱۰. Social stratification -- Religious aspects -- Islam. الف. فولادی‌وند، حفیظ‌الله، ۱۳۴۴ - .

ب. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ج. عنوان.

۲۹۷/۹۵۱

BP۲۸/۰۹

۷۴۰۳۳۶۸



درآمدی بر قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی از منظر نهج البلاغه

مؤلفان: حامد توانا، دکتر حفیظ‌الله فولادی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)

ناشران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

ویراستار: سعیده حسینیان

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات

۳۲۱۱۱۳۰۰) نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

قم: میدان شهدا، خیابان حاجتیه، بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه، تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۲۵۹۴

www.nahj-albalaghe.ir

info@nahj-albalaghe.ir

سخن ناشران

نیاز گسترده جوامع علمی حوزوی و دانشگاهی به منابع و متون درسی در رشته‌های علوم انسانی، حقیقتی انکارناپذیر است. برای رفع این نیاز، مراکز پژوهشی با توجه به محدودیت‌های موجود، می‌توانند با یاری و همکاری یکدیگر، آثار مشترکی تدوین و ارائه کنند تا افزون بر ارتقای کمی و کیفی پژوهش‌ها، از تکرار و موازی‌کاری جلوگیری شود. از این‌رو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد بین‌المللی نهج‌البلاغه برای نیل به هدف یادشده، نخستین کار مشترک خود را با عنوان درآمدی بر قشر بندی و نابرابری‌های اجتماعی از منظر نهج‌البلاغه به جامعه علمی تقدیم می‌کنند. این اثر به‌عنوان متن درسی برای درس «اندیشه اجتماعی در منابع اسلامی (قرآن، نهج‌البلاغه، ادعیه و...)» در مقطع کارشناسی ارشد رشته «دانش اجتماعی مسلمین» (براساس برنامه بازنگری شده در کارگروه ویژه جامعه‌شناسی در هشتصد و هفتمین جلسه مورخ ۱۳۹۱/۷/۲۳ شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری) و نیز درس «مطالعات اجتماعی در نهج‌البلاغه» بر اساس برنامه درسی مرکز آموزش تخصصی نهج‌البلاغه فراهم آمده است. البته دیگر علاقه‌مندان به این زمینه تحقیقی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. در پایان لازم می‌دانیم از مؤلفان گرامی اثر، آقایان حامد توانا و دکتر حفیظ‌الله فولادی و نیز ارزیابان ارجمند حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسین ازدری‌زاده و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر کریم خان محمدی قدردانی و سپاسگزاری کنیم.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بنیاد بین‌المللی نهج‌البلاغه

مقدمه بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

خوشبختانه نهج البلاغه پس از قرن‌ها مهجوری و فراموشی، به برکت انقلاب اسلامی، به حوزه و دانشگاه و دیگر مجامع علمی و آموزشی کشور راه یافت و مورد تحقیق و تدریس استادان، استفاده و مطالعه طلاب و دانشجویان قرار گرفته است. گرچه تا رسیدن به مطلوب راه درازی در پیش داریم، ولی این حرکت فکری مبارک جای خود را باز کرده و روز به روز بیشتر مورد استفاده واقع شده است. البته از آنجا که کلام امام علیه السلام فرازمانی و فرامکانی است و از دانش و آگاهی سرشار و الهی آن بزرگوار سرچشمه گرفته و بر اساس شناخت حقیقت انسان و گستره وجود او تدوین یافته هر چه بیشتر مورد بحث و فحوص قرار گیرد، آثار و نکته‌های جالب و جدیدی از آن استخراج می‌گردد. دانشگاه‌ها علی‌رغم توطئه‌های دشمنان، به همت استادان متعهد و فرهیخته در این میدان وارد شده و نه تنها در علوم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ بلکه در علوم جدید، از قرآن و نهج البلاغه بهره‌ور گردیده و رساله‌ها و کتاب‌های ارزشمند و پر محتوایی تدوین نموده‌اند که آقایان محترم حامد توانا و دکتر حفیظ‌الله فولادی کتابی با عنوان «درآمدی بر قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی از منظر نهج البلاغه» تألیف و آن را به نسل جدید و دانشگاهی عرضه نموده‌اند. امید است مورد استفاده و استقبال دانشگاهیان و حوزویان و عموم علاقمندان فرهنگ عالی علوی قرار گیرد.

ضمن تشکر از مؤلفان محترم توفیقات روزافزونشان را از خداوند متعال مسئلت دارد.

سید جمال‌الدین دین‌پرور

نماینده ولی‌فقیه و رئیس بنیاد بین‌المللی نهج البلاغه

بسم الله الرحمن الرحيم

«ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن بزرگ‌ترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ماست».

امام خمینی رحمته الله

«امروز ما هم در شرایط مشابهی هستیم، ما را هم دنیاطلبی تهدید می‌کند، ما را هم ابتلا به کبر و خودپرستی و تبعیض تهدید می‌کند، طوفان‌های فتنه‌های اجتماعی ما را هم به فروریختن تهدید می‌کند. بنابراین ما هم به آن درمان‌ها احتیاج داریم و بیش از همیشه به نهج البلاغه احتیاج داریم».

حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی^۲

۱. مقدمه وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی.

۲. بنیاد نهج البلاغه، بازگشت به نهج البلاغه: گزیده سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی در موضوع نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۹۱.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
فصل اول: قشربندی اجتماعی در جامعه‌شناسی	
۱. کلیات و مفاهیم.....	۵
۱.۱. مفهوم قشربندی در جامعه‌شناسی.....	۶
۱.۲. تاریخچه قشربندی در جوامع.....	۸
۱.۳. انواع قشربندی.....	۹
۱.۴. شاخص‌های قشربندی اجتماعی.....	۹
۱.۵. علت استمرار نابرابری‌های اجتماعی.....	۱۰
۱.۶. تفاوت مفهوم قشربندی با نابرابری و طبقات اجتماعی.....	۱۰
۱.۶.۱. مقایسه «نابرابری» و «قشربندی».....	۱۰
۱.۶.۲. مقایسه «طبقات اجتماعی» و «قشربندی اجتماعی».....	۱۱
خلاصه.....	۱۳
۲. نظریه‌های قشربندی و عوامل آن.....	۱۴
۲.۱. مکتب کارکردگرایی.....	۱۵
۲.۱.۱. عوامل قشربندی از نظر کارکردگرایان.....	۱۷
۲.۱.۱.۱. ضرورت کارکردی.....	۱۷
۲.۱.۱.۲. بهره‌برداری از قدرت برای منافع شخصی.....	۱۸
۲.۱.۲. تقسیم کار اجتماعی.....	۱۸
۲.۱.۳. نابرابری‌های ظاهری.....	۱۹
۲.۱.۲. برخی نقدهای وارد شده بر نظریه قشربندی کارکردگرایی.....	۱۹
۲.۲. مکتب تضادگرایی.....	۲۱
۲.۲.۱. عوامل قشربندی اجتماعی از نظر تضادگرایان.....	۲۳
۲.۲.۱.۱. مالکیت خصوصی.....	۲۳

۲۳ ۲. ۱. ۲. سرمایه‌داری و بازار آزاد
۲۴ ۳. ۱. ۲. تقسیم کار
۲۵ ۳. ۲. مکتب چندگانه‌گرایی
۲۷ ۱. ۳. ۲. عوامل قشربندی از نظر چندگانه‌گرایان
۲۷ ۱. ۱. ۳. ۲. سازه‌های توزیع نامتوازن کالا
۲۷ ۲. ۱. ۳. ۲. نبود توازن بین منافع گروهی و شخصی
۲۷ ۳. ۱. ۳. ۲. رتبه‌گزینی در سلسله‌مراتب اداری
۲۸ ۴. ۱. ۳. ۲. رهبری در برنامه‌ریزی سازمانی
۲۹ خلاصه
۲۹ ۳. تحلیل ارزشی قشربندی اجتماعی
۳۴ خلاصه
۳۵ ۴. پیامدهای قشربندی اجتماعی
۳۵ ۱. ۴. توزیع نابرابر فرصت‌ها و درآمدها
۳۹ ۲. ۴. تفاوت در سبک زندگی
۴۱ ۳. ۴. تفاوت در نوع نگرش‌ها و الگوهای رفتاری
۴۳ خلاصه فصل

فصل دوم: قشربندی اجتماعی در نهج البلاغه

۴۶ ۱. سابقه بحث نابرابری در جهان اسلام
۴۹ ۲. بررسی رویکرد نهج البلاغه به قشربندی
۴۹ ۱. ۲. بررسی مفهوم طبقه در نهج البلاغه
۵۸ ۲. ۲. ملاک قرار دادن شغل در تحلیل و تشخیص طبقات
۵۹ ۳. وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه کارکردی دینی با نظریه کارکردگرایی
۶۲ ۱. ۳. ابعاد دیگر دیدگاه کارکردی دینی
۶۴ ۲. ۳. ویژگی‌های دیدگاه کارکردی دینی
۶۴ ۱. ۲. ۳. مطابقت با نظام تکوین
۶۴ ۲. ۲. ۳. مطابقت با نظام تشریح
۶۵ ۳. ۲. ۳. رویکرد هدفمند به نابرابری‌ها
۶۵ ۴. ۲. ۳. دیدگاهی در خدمت تقویت ارزش‌ها
۶۶ ۵. ۲. ۳. تحلیل طبقات اجتماعی و رتبه‌بندی آن‌ها
۶۷ خلاصه
۶۸ ۲. عوامل قشربندی اجتماعی در نهج البلاغه
۶۹ ۱. ۲. عوامل طبیعی
۷۲ ۲. ۲. عوامل اجتماعی
۷۶ ۱. ۲. ۲. عدالت اجتماعی و نقش آن در نابرابری‌های اجتماعی

۸۰ ۲. ۲. ۲. تحرک اجتماعی ملاکی در تحقق عدالت اجتماعی
۸۱ ۳. ۲. عوامل اقتصادی
۸۷ ۴. ۲. سنت‌های الهی
۹۴ خلاصه
۹۶ ۳. قشربندی ارزشی و معیارهای آن در نهج البلاغه
۱۰۳ خلاصه
۱۰۴ ۴. پیامدهای قشربندی در نهج البلاغه
۱۰۴ ۴. ۱. شورش‌ها و کشمکش‌های اجتماعی
۱۰۵ ۴. ۲. تجاوزگری
۱۰۶ ۴. ۳. فقر و آثارش
۱۰۸ ۴. ۴. ذهنیت‌های اشتباه
۱۰۹ ۴. ۵. غرور و سرکشی با تکیه بر ملاک‌های مادی
۱۰۹ ۴. ۶. هوس‌رانی
۱۱۰ ۴. ۷. اسراف
۱۱۱ خلاصه

فصل سوم: جمع‌بندی و مقایسه

۱۱۳ ۱. رویکرد نهج البلاغه به قشربندی اجتماعی
۱۱۵ ۲. مقایسه دیدگاه نهج البلاغه با نظریه‌های جامعه‌شناسی درباره قشربندی
۱۱۸ ۳. مقایسه کلان دیدگاه اجتماعی نهج البلاغه با دیدگاه جامعه‌شناسی
۱۲۱ ۴. پاسخ به دو سؤال مهم

۱۲۳ فهرست منابع
-----	-------------------

نمایه‌ها

۱۲۷ نمایه آیات
۱۲۸ نمایه نهج البلاغه
۱۲۹ نمایه روایات
۱۳۰ نمایه اصطلاحات

مقدمه

آنگاه که آفریننده یکتا برای نمایش اوصاف والای خویش، طرح شگفت این جهان را در انداخت، اجزای آن را به اندازه‌های مشخص و متفاوت خلق کرد: «البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم»^۱.

تفاوت در اندازه و ویژگی‌های موجودات این جهان که تعبیر «خلق» بر آن دلالت می‌کند، محل نمایش گوناگونی‌های حقایق آن جهان و اقتضای مأموریت انسان در این جهان است. تمایز و نابرابری و ناهمسانی مخلوقات اقتضای حکمت الهی در آفرینش جهان برای جلوه‌گری حقایق ماورایی است. در جامعه بشری نیز، نور حکمت الهی از درون تفاوت‌های تکوینی و اختیار انسان‌ها بر نابرابری‌ها می‌تابد. از نظر ما پدیده قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی را باید بر مبنای این دیدگاه هستی‌شناختی بررسی کرد.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت جهان واحدی کثیر است، یعنی آفریده‌ها و موجودات متکثر اجزای حقیقت واحدند؛ پس تفاوت و اختلاف و نابرابری‌ها را تا جایی می‌توان پذیرفت که پیوند اجزای عالم نگسلد و ارتباط سالم و سازنده آنها به ارتباطی مخرب مبدل نشود؛ چراکه مبدأ جهان چیزی جز خیر و برکت و یگانگی و پیوستگی نیست و بالاصاله جز به خیر و نیکی نباید ختم شود. این اصل در جامعه انسانی، که افراد و اجزای آن از آگاهی و اختیار و قدرت انتخاب برخوردارند، نیز دنبال می‌شود. برای تحقق این هدف، تشریح الهی به منظور روشن ساختن مسیر و تکلیف جامعه در مواجهه با نابرابری‌های تحمیل‌شده عادی و ضروری، وارد شده تا فرادستان جامعه به تضييع حقوق فرودستان مبادرت نورزند و قانونی به نفع گروهی و به ضرر گروهی دیگر

۱. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر، ۴۹).

وضع نکنند، جامعه بشری با ظلم و جور از هم گسسته نشود، بلکه بر محور ایمان و پرهیزکاری و معرفت در مسیر خیر و نیکی باقی بماند و همگان به کمال لایق خود نائل شوند. موضوع قشربندی در علوم اجتماعی، نابرابری‌هایی است که از ابتدای زندگی اجتماعی بشر، بر جوامع انسانی حاکم بوده است. جامعه‌شناسان عموماً قائل‌اند: «قشربندی اجتماعی، نظامی است که افراد را بر حسب میزان برخورداری‌شان از کیفیت‌های مطلوب، رتبه‌بندی کرده و آنها را در طبقات اجتماعی متناسب با وضعیتشان جای می‌دهد» (کوئن، ۱۳۹۰: ۲۹۷). جامعه‌شناسان می‌کوشند با شناخت عوامل قشربندی، به فهم بهتری از تحولات جامعه برسند و به کاهش آثار نابرابری‌ها کمک کنند.

اهمیت نابرابری‌های اجتماعی از آن جهت است که «غالباً طبقه اجتماعی به‌شکلی ناخودآگاه و به‌انحای گوناگون بر زندگی تأثیر می‌گذارد» (مور، ۱۳۸۴: ۵۱). نابرابری‌ها در ابعاد مختلفی از زندگی بشر اثرگذارند. از نظر برخی جامعه‌شناسان، چون نابرابری پدیده‌ای بسیار مهم است، هیچ جامعه‌متمدنی نباید به آن بی‌توجه باشد (ابراکامبی، ۱۳۸۸: ۱۴۴). هرچند اندیشمندان علوم اجتماعی برای نابرابری‌های نامطلوب و آثار اغلب تأسفبار آن، عوامل تاریخی و اجتماعی و همچنین محرک‌های غریزی در ساختار جسمانی بشر شناسایی کرده‌اند، محصول متفاوت و گاه متضاد تفکرشان کمکی به گشوده‌شدن این گره سخت نکرده است. چه بسا منشأ این تفاوت و بلکه تضاد و در نتیجه حل‌نشدن معضل نابرابری‌ها بسنده‌کردن دانشمندان علوم اجتماعی به نگاه مادی و شناخت تجربی جامعه بشری و معضلات آن باشد و نیز بی‌توجهی به منابع ارزشمندی که می‌تواند اندیشه آنان را بر مبنایی صحیح، به کشف اسباب و عوامل مهم دیگر و راه‌حل‌های متفاوت، راهنمایی کند.

به نظر می‌رسد دانشمندان علوم اجتماعی در نگاه به جامعه و مسائل آن، افزون بر بهره‌گیری از تجربه‌های تاریخی و کاربست داده‌های علمی و اندیشه‌های بشری، به مسیر و روشی غیر از تجربه علمی و استقرا هم نیازمندند. اینجاست که ضرورت بررسی پدیده‌های اجتماعی بر مبنای تعالیم دینی در کنار به‌کارگیری روش‌های علمی و تجربی مشخص می‌شود. در واقع می‌توان مدعی شد که شناخت و اصلاح معضلات جامعه، بدون بهره‌گیری از دیدگاه‌های عمیق‌تر به انسان و جامعه بشری، ممکن نیست؛ دیدگاه‌هایی که ظرفیت‌های متفاوتی از سایر ابعاد وجودی فرد و جامعه را آشکار می‌سازد.

دین به عنوان تکمیل‌کننده نگاه‌های صحیح، منبع الهام‌بخش قابل‌اعتمادی برای روش‌های تجربی شناخت و بررسی مسائل اجتماعی است. بر اساس آموزه‌های دینی، جهان و انسان و حتی اجتماع بشری تحت هدایت و ربوبیت خدای متعال است؛ بنابراین، معتبرترین منبع شناخت آنها نیز نگاه دینی است. از این جهت، در سایه آموزه‌های دین می‌توان مسیرهای دیگری برای حل معضلات جوامع تجویز کرد. قرآن کریم به‌عنوان کتاب سعادت مادی و معنوی بشر، همراه با تبیین‌های پیشوایان دین از آن در سایر منابع، بهترین منبع و مرجع برای شناخت جامعه بشری و استخراج راهکار برای حل معضلات آن است.

نویسندگان این کتاب پدیده قشربندی اجتماعی را از منظر نهج‌البلاغه که دربرگیرنده سخنان حضرت علی علیه السلام و حاوی تبیینی قرآنی از موضوعات مختلف و از جمله مسائل اجتماعی است، بررسی کرده و نگاه دینی به این پدیده اجتماعی را در حد بضاعت علمی خود ارائه داده‌اند. لازم است یادآوری شود که مباحث علوم جدید به‌طور مدون در منابع دینی ما و از جمله نهج‌البلاغه وجود ندارد، اما از لابه‌لای سخنان امیرمؤمنان علیه السلام می‌توان به اصول و فروعی دست یافت که ما را در استنباط دیدگاه‌های دینی و حل مسائل روز، یاری رسانند.

به نظر می‌رسد امیرمؤمنان علی علیه السلام با توجه به نگاه الهی و توحیدی خود که جهان و انسان و جامعه را تحت ربوبیت خدای متعال می‌بیند، از یک سو نابرابری‌های طبیعی و اختلافات ظاهری ساختاری جامعه و کارکردهای آن را منشأ انتظام جوامع بشری و محل آزمون‌های الهی می‌داند و از سوی دیگر بر لزوم مبارزه با نابرابری‌های تحمیلی ناشی از ظلم و تعدی برخی افراد و گروه‌ها تأکید می‌کند و عملاً به عرصه تقابل با آنها وارد می‌شود. امام علی علیه السلام نه با نگاه جبری، از اصلاح و عدالت‌خواهی کناره می‌گیرد و نه با دیدگاه تفویضی به یکسان‌سازی‌های موهوم و مخالف با عقلانیت و سنت‌های الهی در ساختار طبیعی جامعه دست می‌یازد؛ بلکه بر صراط مستقیم «امر بین الامرین» باقی می‌ماند و ضمن حفظ و تأیید اختلافات و نابرابری‌های ظاهری ضروری، به جهت‌دهی آنها در راستای ارزش‌های حقیقی اجتماعی می‌پردازد. شاید بتوان مدعی شد ایشان با ملاک قرار دادن کارکرد مثبت اجتماعی برای نابرابری‌های طبیعی اجتماعی و رتبه‌بندی طبقات، در واقع پایه‌گذار نگاهی ارزشی و دینی به نابرابری‌ها و طبقات اجتماعی است که در آثار دیگر دانشمندان اسلامی هم منعکس شده است.

از نگاه امام علی علیه السلام جامعه را نه بر اساس معیارهای مادی، بلکه بر پایه ارزش‌های واقعی

پایدار الهی و انسانی، باید رتبه‌بندی کرد. از منظر امام، آنچه جایگاه و رتبه اجتماعی افراد را تعیین می‌کند نه برخورداری مادی یا عناوین ظاهری، بلکه میزان تأثیرگذاری مثبت و سازنده در جامعه و کمال معنوی افراد است. تأکید امیرمؤمنان علیه السلام بر فضیلت‌های الهی و انسانی در رتبه‌بندی‌های اجتماعی، سعی در جایگزینی معیارهایی است که حتی به اعتراف جامعه‌شناسان، اساس قشربندی اجتماعی در اذهان افراد جامعه است.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است. در فصل اول به قشربندی اجتماعی از دیدگاه جامعه‌شناسی پرداخته شده تا مقدمه‌ای برای ورود به مباحث قشربندی و نابرابری اجتماعی در نهج‌البلاغه باشد؛ در فصل دوم هم اهتمام بر این بوده که پدیده قشربندی و نابرابری از منظر نهج‌البلاغه بررسی شود. در فصل سوم، ضمن جمع‌بندی مباحث قبل، مقایسه‌ای بین دیدگاهی که از نهج‌البلاغه برداشت شده و نظریات جامعه‌شناختی صورت گرفته است.

روش تحقیق در این کتاب، روش تحلیل محتوایی توصیفی و استنباطی است که در آن، هم به بیان و تحلیل نظریه‌های اندیشمندان علوم اجتماعی پرداخته شده، هم به استنباط اندیشه‌ها و ارائه ایده‌های جدید اهتمام ورزیده شده است. امید است حاصل این تلاش برای دانش‌دوستان، مفید واقع شود.

فصل اول

قشربندی اجتماعی در جامعه‌شناسی

در فصل پیش رو به ابعاد مهم پدیده قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی از منظر جامعه‌شناختی می‌پردازیم. این فصل شامل کلیات و مفاهیم، نظریه‌های قشربندی و عوامل آن، تحلیل ارزشی قشربندی اجتماعی و پیامدهای قشربندی از دیدگاه جامعه‌شناسی است.

۱. کلیات و مفاهیم

قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی را باید از مباحث بنیادی و مهم در جامعه‌شناسی محسوب کرد. «بعضی از متفکران بر این باورند که جامعه‌شناسی از زمانی شروع شد که اندیشمندان اجتماعی دوره رنسانس به بررسی طبقه اجتماعی و نحوه پیدایش آن در جوامع علاقه نشان دادند» (کمالی، ۱۳۸۵: ۱۰). به عبارت دیگر، گویا علوم اجتماعی بر بررسی و مطالعه مباحث قشربندی و طبقات اجتماعی بنیان نهاده شده است. ترنر با توجه به نقش بنیادی قشربندی در تحول‌آفرینی جوامع، قشربندی را کانون توجه جامعه‌شناسان در مباحث نظری می‌داند: «از آنجا که قشربندی یک نیروی محرکه کانونی در جوامع انسانی است، از بدو پیدایش جامعه‌شناسی همواره یکی از موضوعات بااهمیت نظری بوده است» (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۱). بنابراین اهمیت پدیده قشربندی و نابرابری در جامعه‌شناسی انعکاس جایگاه و اهمیت آن در جوامع انسانی است. از نگاه برخی جامعه‌شناسان، جوامع در ارتباط تنگاتنگ اقشار و طبقات، انسجام و انتظام می‌یابند؛ اما برخی دیگر معتقدند تمامی تحولات جامعه در کشاکش طبقات با یکدیگر روی می‌دهد. پس، از منظر عموم جامعه‌شناسان، جوامع هیچ‌گاه از آثار و تبعات پدیده قشربندی و نابرابری اجتماعی جدا نبوده‌اند.

۱.۱. مفهوم قشربندی در جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی بر اساس دیدگاه بنیان‌گذارانش بر این پایه بنا نهاده شد که جامعه را می‌توان مانند دیگر اشیا و واقعیت‌های جهان مادی، به‌نحو تجربی بررسی کرد. شاید مهم‌ترین تفاوت جامعه‌شناسی با اندیشه‌های اجتماعی پیش از خود، همین نگاه پوزیتیویستی باشد که به‌کارگیری ابزار تجربه را جایگزین سایر ابزارهای شناخت کرد.

بنا بر گفتهٔ رانگ، تحقیقات تجربی در جامعه‌شناسی دربارهٔ طبقه و نابرابری در دههٔ ۱۹۲۰ شروع شد و در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به اوج خود رسید (رانگ و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۱)؛ اما اصطلاح «قشربندی اجتماعی» از ۱۹۴۰ به بعد در علوم اجتماعی متداول گشت، مفهومی که پیش از آن تحت عنوان «طبقات اجتماعی» از آن یاد می‌شد. لذا این مفهوم در جامعه‌شناسی تقریباً مفهوم تازه‌ای است که در بررسی نابرابری‌های اجتماعی مورد استعمال قرار گرفته است» (ملک، ۱۳۸۸: ۱۵). جامعه‌شناسان اصطلاح «قشربندی» را از زمین‌شناسی اقتباس کرده‌اند؛ چه اینکه طبقات اجتماعی از لحاظ ویژگی‌های مشترک و تمایز با سایر طبقات، شبیه لایه‌های رسوبی‌اند (هیوز و کرولر، ۱۳۹۵: ۲۸۰).

ارائهٔ مفهومی واضح از موضوعات یکی از اصول مباحث علمی است؛ اما در علوم اجتماعی به‌سختی می‌توان از پدیده‌های اجتماعی، تعریف یکسانی ارائه کرد. زیرا هر اندیشمندی تعریف خاص خود را ارائه کرده و موضوع را از منظر تحلیل خود دیده است. از مفهوم قشربندی و نابرابری اجتماعی نیز با وجود کاربرد گسترده‌اش در علوم اجتماعی، تعریف‌های متعددی ارائه شده است. در اینجا به تعدادی از تعریف‌های دانشمندان علوم اجتماعی از مفهوم قشربندی^۱ اجتماعی می‌پردازیم. ترنر در توضیح اصطلاح قشربندی می‌نویسد: «قشربندی اصطلاح کلی و عامی است که برای توصیف جامعه‌ای به کار می‌رود که اولاً درآمد، قدرت، حیثیت و سایر منابع ارزشمند را بین اعضای خود به‌طور نابرابر توزیع می‌کند و ثانیاً طبقات متمایزی از اعضای خود ایجاد می‌کند» (ترنر، به‌نقل از جی ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۰).

تی.بی. باتومور نیز در تعریف این اصطلاح چنین می‌نویسد: «تقسیم جامعه به طبقات یا قشرهایی که سازندهٔ سلسله‌مراتب حیثیت و قدرت‌اند» (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۱۰).

۱. برای اصطلاح قشربندی، اصطلاحات دیگری مانند «تفکیک اجتماعی»، «تفاوت‌گذاری» و «جداسازی اجتماعی» نیز به کار برده می‌شود (آشفته تهرانی، بنیادهای جامعه‌شناسی، ص ۸۵).

آنتونی گیدنز می‌گوید: «قشربندی را می‌توان به‌عنوان نابرابری‌های ساختارمند میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم تعریف کرد» (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

بروس کوئن نیز معتقد است: «قشربندی اجتماعی، نظامی است که افراد را بر حسب میزان برخورداری‌شان از کیفیت‌های مطلوب رتبه‌بندی کرده و آنها را در طبقات اجتماعی متناسب با وضعیتشان جای می‌دهد. این کیفیت‌های خوشایند را فرهنگ هر جامعه‌ای مشخص می‌کند» (کوئن، ۱۳۹۰: ۲۹۷).

هیوز و کرولر گفته‌اند: «قشربندی اجتماعی اصطلاحی است که جامعه‌شناسان به رتبه‌بندی یا درجه‌بندی افراد و گروه‌ها به لایه‌های سلسله‌مراتبی اطلاق می‌کنند و بیانگر نابرابری ساختارمند در تخصیص پاداش‌ها، مزایا و منابع است» (هیوز و کرولر، ۱۳۹۵: ۲۶۹).

همان‌طور که ملاحظه شد، تعریف جامعه‌شناسان از قشربندی اجتماعی تا اندازه‌ای با یکدیگر متفاوت است. اگر بخواهیم تعریفی ارائه کنیم که دربردارنده همه عناصر دخیل در تعاریف فوق باشد، می‌توان گفت قشربندی اجتماعی عبارت است از نابرابری‌های نسبتاً نهادینه‌شده در جوامع، بر پایه موقعیت‌های مطلوب، مانند ثروت و قدرت و حیثیت اجتماعی، که موجب می‌شود هر طبقه‌ای سبک زندگی خاص و متمایزی از سایر طبقات داشته باشد.

باید توجه داشت که این تعریف بازگوکننده همه نابرابری‌هایی است که افراد را به‌صورت گروه‌هایی متمایز از یکدیگر درمی‌آورد. یعنی به این سؤال پاسخ می‌دهد که هر گروه نابرابر بر اساس چه ویژگی‌های مشترکی از دیگر گروه‌ها متمایز شده است. گروه‌های نابرابر غالباً بر اساس سه ویژگی مشترک ثروت و قدرت و اعتبار اجتماعی از یکدیگر متمایز شده‌اند. هر گروه سبک زندگی خاصی نیز دارد که با آن از دیگر گروه‌ها متمایز می‌یابد. البته بر اساس برخی تعاریف‌ها که معیار قشربندی را موقعیت‌های مطلوب در فرهنگ هر جامعه می‌داند، نمی‌توان معیارها را در سه ویژگی ذکرشده منحصر کرد. زیرا ممکن است در جامعه‌ای یک یا چند ویژگی دیگر، مثلاً ملاک‌های دینی، از ثروت و قدرت مهم‌تر باشد. تأکید بر این مطلب از آن جهت ضروری است که اگر بر اساس مطالعات جامعه‌شناسانه در سایر جوامع و فرهنگ‌ها، ملاک دیگری مطرح شد، با تصلب بر آرای عام جامعه‌شناختی آن را رد نکنیم.

۲.۱. تاریخچه قشربندی در جوامع

درباره تاریخچه پیدایش قشربندی در جوامع بشری دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از محققان تصور آن را خیال‌پردازانه می‌دانند (جعفری، ۱۳۷۳: ۴۱۵) و برخی نیز با استناد به پژوهش‌های جامعه‌شناختی قائل‌اند که «لایه‌بندی اجتماعی در جامعه‌های کوچک انسانی وجود نداشته است. زیرا در آن اجتماعات، سازمان پیچیده اقتصادی وجود نداشته است. لایه‌بندی اجتماعی در میان جامعه‌های پیش از تاریخ به احتمال بسیار تا دوران کشاورزی وجود نداشته است» (آشفته تهرانی، ۱۳۹۱: ۸۵ و ۸۶). در عین حال برخی دیگر آن را پدیده‌ای تاریخی می‌دانند که در همه جوامع وجود داشته است (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۳۸). این تفاوت دیدگاه را شاید بتوان محصول تفاوت تلقی جامعه‌شناسان از مقوله قشربندی و طبقات اجتماعی دانست؛ چه اینکه مثلاً برخی از آنها طبقه اجتماعی را خاص جوامع صنعتی نوین می‌شمارند (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۱۹-۲۲۳)؛ اما مفهوم نابرابری گسترده‌تر است و اشکال دیگر رتبه‌بندی‌های اجتماعی در جوامع گذشته را هم شامل می‌شود.

برای اینکه بدانیم چه چیزی باعث ایجاد این پدیده در جوامع شده است، توجه به نکته‌ای که ترنر به نقل از لنسکی مطرح کرده، حائز اهمیت است: «قشربندی نتیجه افزایش تولید اقتصادی است که افزایش ثروت^۱ بیش از احتیاجات ضروری را ایجاد می‌کند. برخی می‌توانند قدرت خویش را برای غصب مازاد بسیج کنند و بدین وسیله امتیازاتی برای خود ایجاد نمایند» (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۶). بدین ترتیب با رشد کشاورزی که امکان تولید مازاد را فراهم آورد، افزایش ثروت نیز تحقق یافت و سپس با تسلط برخی بر دسترنج دیگران، دارایی‌های هنگفتی نزد آنان انباشته شد و آنها به‌طور مشخص از دیگران متمایز شدند. با صنعتی شدن جوامع که تولید فراوان را به ارمغان آورد، زمینه جدیدی برای تمایز قشر سرمایه‌دار از دیگر اقشار فراهم آمد. بدین ترتیب، قشربندی و نابرابری اجتماعی بر اساس اوضاع اقتصادی جوامع جدید بنا نهاده شد.

۱. ناگفته نماند که افزایش و انباشت ثروت نزد صاحبان قدرت و ثروت، در تمام طول تاریخ وجود داشته است؛ زیرا صاحبان زر و زور در طول تاریخ، برای خود سهمی از تولیدات اقشار ضعیف در نظر می‌گرفتند و بی‌آنکه منتظر اضافه تولید آنها بشوند، از آنها مالیات‌های سنگین می‌گرفتند.

۳.۱. انواع قشربندی

ابراکرامی انواع قشربندی را تحت عنوان «نظام‌های قشربندی»، این‌چنین معرفی می‌کند: ۱. نظام برده‌داری در آتن باستان و آمریکای قرن هجدهم؛ ۲. نظام مبتنی بر کاست در شبه‌قاره هند؛ ۳. نظام رسته‌های اجتماعی چین و ژاپن؛ ۴. نظام طبقاتی. سپس می‌گوید: «تمام نظام‌های قشربندی متکی بر رابطه متقابل پول و قدرت و پرستیژ هستند. یعنی معمولاً قشرهای بالاتر، از قدرت، پرستیژ و ثروت بیشتری برخوردارند؛ اما در هر نظامی، غالباً یکی از عناصر اهمیت نسبی بیشتری دارد» (ابراکرامی، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۴۶). جامعه‌شناسان قشربندی را بر پایه میزان تحرک اجتماعی به دو نوع «بسته» و «باز» نیز تقسیم می‌کنند. در قشربندی نوع بسته، مانند نظام کاستی، معمولاً امکان هیچ‌گونه تحرکی وجود ندارد؛ اما در قشربندی نوع باز، مانند نظام طبقاتی، تحرک نسبی وجود دارد.

۴.۱. شاخص‌های قشربندی اجتماعی

جامعه‌شناسان برای قشربندی اجتماعی، شاخص‌هایی معرفی کرده‌اند. ترنر در این‌باره می‌گوید: «شاخص تقریبی میزان نابرابری در یک جامعه عبارت از 'توزیع ثروت' است» (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۷). بر اساس شاخص‌ها، در جوامع نوین این طبقات وجود دارند: ۱. سرمایه‌داران؛ ۲. مزدبگیران؛ ۳. زمین‌داران؛ ۴. کشاورزان آزاد؛ ۵. صنعتگران و صاحبان مشاغل آزاد (آشفته تهرانی، ۱۳۹۱: ۳۴۸). اما باتومور معتقد است جامعه‌شناسان بر وجود سه طبقه در جوامع جدید، توافقی نسبی دارند: طبقه فرادست، طبقه میانی و طبقه یا طبقات فرودست^۱ (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۱۹). گفتنی است رویکردها و روش‌های متفاوتی برای شناسایی طبقات اجتماعی وجود دارد: ۱. روش عینی؛ ۲. روش خوداظهاری؛ ۳. روش اشتهاری (هیوز و کرولر، ۱۳۹۵: ۲۸۰).

۱. تقسیم طبقات جوامع نوین به سه طبقه بالا، متوسط و پایین یا کارگر که با تقسیم طبقاتی ارسطو در ۲۵ قرن پیش یکسان است، نشان می‌دهد ادعای جامعه‌شناسان غربی در خصوص منحصر بودن قشربندی به جوامع مدرن امروزی بی‌اساس است.

۱.۵. علت استمرار نابرابری‌های اجتماعی

محققان این سؤال را مطرح کرده‌اند که نابرابری‌های اجتماعی با همه تبعاتش، چرا و چگونه در جوامع استمرار می‌یابند. گفته شده غالباً الگوهای قشربندی در فرایند اجتماعی شدن، به نسل‌های آینده منتقل می‌شوند. به عبارت دیگر، این الگوها ابتدا به‌عنوان هنجار در جامعه، پذیرفته و سپس در فرایند جامعه‌پذیری، در ذهن افراد نهادینه می‌شوند (علی‌بابایی، ۱۳۸۷: ۱۳). بدیهی است که وقتی پدیده‌ای به‌صورت هنجار در ذهن و ضمیر همگان جای گیرد، در جامعه نیز استمرار خواهد یافت.

۱.۶. تفاوت مفهوم قشربندی با نابرابری و طبقات اجتماعی

همان‌طور که گفته شد، بررسی نابرابری‌های اجتماعی در تاریخ جامعه‌شناسی تحت عناوین مختلفی صورت گرفته است. حال در صدد آنیم که تفاوت این مفاهیم و علت به‌کارگیری آنها را یکی پس از دیگری بررسی کنیم.

۱.۶.۱. مقایسه «نابرابری» و «قشربندی»

از نظر عده‌ای، نابرابری و قشربندی دو لفظ هم‌معنا برای بیان مفهوم تفاوت‌های اجتماعی است. آنها می‌گویند: «جامعه‌شناسان در توضیح تفاوت‌های اجتماعی، بیشتر، از دو مفهوم به‌ظاهر متفاوت، یعنی مفهوم قشربندی اجتماعی و مفهوم نابرابری اجتماعی، به‌وفور بهره می‌گیرند» (گلستانی و شرف‌الدین، ۱۳۹۱: ۵). تأکید بر ظاهری بودن تفاوت دو مفهوم در حقیقت، پذیرش همسانی مفهومی آنهاست.

برخی جامعه‌شناسان، همانند گیدنز، نیز به‌طور صریح‌تری به تساوی مفهومی بین نابرابری و قشربندی اشاره می‌کنند. وی می‌گوید: «جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌ها از وجود قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند» (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

همچنین ملوین تامین به یکسانی مفهومی این دو لفظ قائل است و می‌گوید: «با اینکه اکثر جامعه‌شناسان معاصر بیشتر، از قشربندی صحبت می‌کنند تا از نابرابری، اما باید دانست که این دو اصطلاح مترادف‌اند و به‌جای یکدیگر هم به کار می‌روند» (تامین، ۱۳۸۸: ۲۱).

با وجود ادعای برابری مفهوم نابرابری و قشربندی، به نظر می‌رسد مفهوم نابرابری تا حدی گسترده‌تر از مفهوم قشربندی است؛ چون عنوان قشربندی غالباً در خصوص نابرابری‌هایی به

کار می‌رود که از سه عامل قدرت و ثروت و منزلت اجتماعی نشئت می‌گیرد، در حالی که نابرابری شامل مصادیقی همچون نابرابری جنسیتی، مذهبی و غیره نیز می‌شود.

۱. ۶. ۲. مقایسه «طبقات اجتماعی» و «قشربندی اجتماعی»

هرچند تفاوت این دو لفظ در جامعه‌شناسی که بر پایه اصطلاح قشربندی بنا نهاده شده، دیگر چندان موضوعیتی ندارد، خوب است بدانیم که این اختلاف به تفاوت دیدگاه دو نظریه‌پرداز بزرگ، یعنی کارل مارکس و ماکس وبر، بازمی‌گردد.

«مارکس می‌پنداشت که در هر شیوه خاص تولید، تعدادی طبقات وجود دارد، اما دو طبقه همیشه از همه مهم‌ترند. یکی از این طبقات طبقه اقتصادی مسلط یا سرکرده و دیگری طبقه زیر سلطه است که به طور مستقیم و بی‌واسطه با طبقه مسلط رویارویی می‌کند. امکان تعارض این دو طبقه اصلی در درون نظام نهفته است» (کیویستو، ۱۳۷۸: ۴۴).

بنابراین از نظر مارکس، طبقه با نگاه اقتصادی برخوردار یا نابخورداری از ابزار تولید، که دو طبقه استثمارگر و استثمارشده را به وجود می‌آورد، رابطه تنگاتنگ دارد. او در جامعه صنعتی، مالکیت و ثروت را ملاک اصلی رتبه‌بندی اجتماعی می‌دانست و به عوامل دیگر اهمیت نمی‌داد. از نظر او اقتصاد زیربنایی است که سایر پدیده‌های اجتماعی بر آن پایه‌گذاری می‌شوند.

البته دوگانه‌ای که مارکس تحت عنوان طبقه در جامعه تصویر کرد اقتضای مبانی فلسفی اوست. او با تأثیرپذیری از هگل، تضاد دیالکتیکی را که دو طرف متخاصم داشت، وارد جامعه‌شناسی کرد. «کارل مارکس در صدد برآمد که میان فلسفه‌ها و افکار و ساختارهای اجتماعی عینی که زمینه پیدایش افکارند، یک نوع هم‌بستگی برقرار سازد» (کوزر، ۱۳۶۸: ۸۷). به عبارت ساده‌تر، وقتی مارکس می‌خواهد دیالکتیک دو عنصری (تز و آنتی‌تز) را وارد جامعه‌شناسی کند، راهی ندارد جز اینکه صرفاً به وجود دو طبقه قائل باشد. اما آیا این نگاه برای بیان واقعیت‌های جوامع کافی است؟

آرمان‌های سیاسی مارکس در تأکید او بر دو طبقه متخاصم اقتصادی بی‌تأثیر نبوده است. ترنر می‌گوید: «مارکس هم یک انقلابی بود و هم عالم اجتماعی که کوشید برای سرنگونی انقلابی جامعه سرمایه‌داری، یک توجیه نظری دست‌وپا کند» (ترنر و بیگلی، ۱۳۷۰: ۱۹۶). مارکس می‌خواست اندیشه سیاسی‌اش پشتوانه طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه‌داری باشد؛

از این رو نمی‌توانست به ابعاد دیگر نابرابری توجه و بر آن تأکید کند. این کار برای او به معنای تشتت اندیشه و هدر دادن قدرت طبقه کارگر بود. او چنان به تضاد طبقاتی تعصب نشان می‌داد که جنگ میان ملت‌ها را هم کم‌اهمیت‌تر از تخصیص طبقاتی درون جامعه می‌شمرد.

اما زیتلین چنین تحلیل جامعه‌شناسانه‌ای از انتخاب مارکس ارائه می‌کند:

مارکس می‌گوید شاید چنین به نظر رسد که نحوه کسب درآمد است که حدود طبقات را معین می‌کند و آنها را از هم جدا می‌سازد؛ اما بین افراد جامعه به لحاظ منفعت و شأن و مقام، تفاوت‌های بی‌شماری وجود دارد و لذا منبع درآمد نمی‌تواند معرف طبقه فرد باشد، زیرا در آن صورت باید به تعداد مشاغل، حرفه‌ها و گروه‌های هم‌سود در جامعه، طبقه تشکیل دهیم و واضح است که چنین کاری فایده نخواهد داشت. پس معیار اصلی طبقه اجتماعی را باید چیز دیگری دانست. چیزی وجود دارد که اعضای طبقه‌ای واحد در آن مشترک‌اند که آنان را از افراد طبقات دیگر جدا می‌سازد و به طور کلی بر تفاوت منافع افراد آن طبقه غلبه دارد. این چیز همان رابطه مشترک آنان با ابزار تولید است: مَلَکین صاحب زمین‌اند، سرمایه‌داران وسایل تولید صنعتی در اختیار دارند و کارگران نیروی کارشان را می‌فروشند (زیتلین و دیگران، ۱۳۷۳: ۱۲ و ۱۳).

نتیجه اینکه مارکس، چه با نگاه ایدئولوژیک انقلابی و چه با نگاه صرفاً جامعه‌شناختی، طبقه را بر پایه تضاد طبقاتی مبتنی بر مالکیت ابزار تولید، یعنی عامل بازار و اقتصاد، در جوامع صنعتی بنا نهاد و بر آن تأکید ورزید.

در مقابل مارکس، وبر نگاهی به ظاهر کاملاً جامعه‌شناسانه به موضوع نابرابری‌های اجتماعی داشت. او معتقد بود:

تمایزات مالی افراد سبب می‌شود تا نتوان آنها را در یک مقوله قرار داد و از سوی دیگر، ثروت مبین پایگاه برتر و قدرت وسیع‌تر نیست. مثلاً امروزه دین‌داران ممکن است فاقد ثروت و قدرت باشند، ولی در میان مردم از پایگاه والایی برخوردارند و از سوی دیگر، فروشندگان اتومبیل ممکن است درآمد خوبی داشته باشند، اما پایگاه مقبولی نداشته باشند (مور، پیشین: ۵۶ و ۵۷).

او مفاهیم جدیدی، از جمله مفهوم سلطه یا اقتدار و همچنین اعتبار اجتماعی، را در بحث قشربندی مطرح کرد. ترنر معتقد است این مفاهیم برای تمایز جلوه‌های دیگر نابرابری، غیر از جلوه مالی به کار برده شده‌اند (ترنر و بیگلی، پیشین: ۲۷۸).

خلاصه اینکه وبر معتقد بود طبقه اجتماعی مبتنی بر درآمد و ثروت همه نابرابری‌های موجود در جامعه را شامل نمی‌شود و تنها بخشی از آن را توضیح می‌دهد و از این رو باید

ملاک‌های دیگری را نیز برای توضیح نابرابری‌ها در نظر گرفت. این تقریباً تمام استدلال وبر برای لحاظ کردن دو ملاک دیگر در قشربندی و تغییر عنوان طبقه به قشر است.

البته باید توجه داشت که افزودن دو ملاک دیگر به عنوان «طبقه»، که مارکس آن را محور تحولات اجتماعی در طول تاریخ می‌دانست، به معنای ضرورت لحاظ کردن آن دو در تغییرات اجتماعی است. بنابراین پس از وبر، تحلیل اجتماعی بسیار دقیق‌تر و پیچیده‌تر شد که البته با پیچیدگی جوامع مدرن تناسب بیشتری دارد. به همین دلیل، وبر از نگاه جامعه‌شناسان، جایگاه والایی در جامعه‌شناسی مدرن دارد.

با این همه، مارکس‌گرایان از مفهوم قشربندی وبر استقبال نکردند. آنها اصطلاح‌سازی وبر را تقابل با تفکرات مارکس قلمداد کردند؛ چراکه بین قشر و طبقه اجتماعی تفاوت قائل بودند. آنها قشر را عنصر تابع طبقه اجتماعی می‌دانستند. برخی در این خصوص گفته‌اند: «از پیوند قشرهای همانند جامعه، واحد بزرگ‌تری پدید می‌آید که طبقه اجتماعی نامیده می‌شود. طبقه اجتماعی از لایه‌های اجتماعی پدیدارتر است و گروهی که در آن قرار دارد، از لحاظ تولید و بهره‌برداری، در ثروت‌های جامعه دارای پایگاهی نسبتاً برابر و همانند است» (آشفته تهرانی، ۱۳۹۱: ۳۴۷). این در حالی است که وبرها قشر را عنصر اصلی ساخت اجتماعی تلقی می‌کنند.

نتیجه اینکه در مبحث نابرابری‌های اجتماعی، قشر اعم از طبقه اجتماعی است؛ زیرا شامل دیگر اقسام نابرابری‌ها هم می‌شود.

خلاصه

- قشربندی اجتماعی جایگاه ویژه‌ای در مباحث جامعه‌شناسی دارد. این مفهوم از دههٔ چهل میلادی در جامعه‌شناسی متداول شد.
- قشربندی اجتماعی عبارت است از نابرابری‌های نسبتاً نهادینه‌شده در جوامع بر پایهٔ موقعیت‌های مطلوبی مانند ثروت و قدرت و حیثیت اجتماعی که موجب می‌شود هر طبقه‌ای سبک‌زندگی‌ای خاص و متمایز از سایر طبقات داشته باشد.
- نابرابری‌های اجتماعی عمومی‌اند؛ یعنی در طول تاریخ و در همهٔ جوامع وجود داشته‌اند.
- شاخص میزان نابرابری، توزیع ثروت و شغل است.
- نهادینه‌شدن الگوهای قشربندی در ذهن افراد جامعه عامل حفظ و استمرار قشربندی است.

- برخی جامعه‌شناسان مفهوم قشربندی و نابرابری را یکسان تلقی کرده‌اند؛ اما نابرابری گسترده‌تر از قشربندی است و علاوه بر نابرابری در ثروت و منزلت و قدرت، شامل نابرابری‌های جنسیتی، مذهبی و غیره هم می‌شود.
- مفهوم طبقه بر پایه نگاه صرفاً اقتصادی مارکس به نابرابری‌های اجتماعی بنا شده است؛ در حالی که وبر برای مفهوم قشربندی، علاوه بر ثروت، دو عامل منزلت و قدرت را نیز در نظر گرفت. بنابراین مفهوم قشر اعم از طبقه است.
- در کل، مفهوم نابرابری اعم از قشربندی و قشربندی اعم از طبقه‌بندی است.

۲. نظریه‌های قشربندی و عوامل آن

سابقه رتبه‌بندی گروه‌های اجتماعی در آثار دانشمندان، به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد. در آرمان‌شهر افلاطون، شهروندان در یکی از طبقات سه‌گانه جای داشتند: طبقه زمامداران، طبقه نگهبانان، طبقه کارگران. طبقه اول به دو قشر رهبران و غیر رهبران تقسیم شده و به هریک از قشرهای بزرگ اجتماعی وظایف معینی واگذار شده است. ارسطو نیز در کتاب سیاست خود، مردم هر کشور را به سه گروه تقسیم کرده است: آنان که بسیار توانگرند، آنان که بسیار فقیرند و آنان که میان این دو گروه‌اند (تامین، ۱۳۸۸: ۱-۲).

چه بسا این تقسیمات و امثال آنها را در آثار دیگر اندیشمندان دوران کهن نیز بتوان یافت؛ اما در دوران معاصر نظریات قشربندی اجتماعی را چند جامعه‌شناس بزرگ مطرح کرده‌اند. باتومور پس از تأکید بر واقعی بودن طبقات و اینکه آنها خصیصه جوامع صنعتی‌اند، توضیح می‌دهد تاکنون دو کوشش عمده به‌منظور تدوین نظریه‌ای عمومی درباره قشربندی اجتماعی به عمل آمده است که یکی به مارکس تعلق دارد و دیگری به کارکردگرایان (نک: باتومور، ۱۳۷۰: ۲۱۹-۲۲۳). او معتقد است: «نظریه مارکسیستی خصلت ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی اروپای قرن نوزدهم را منعکس می‌سازد و نظریه کارکردگرایانه به‌وضوح، انعکاس وضع اجتماعی ایالات متحده آمریکا است» (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۲۶). البته نباید نظریه قشربندی جامعه‌شناس شهیر، ماکس وبر، را از قلم انداخت. او را می‌توان بنیان‌گذار دیدگاهی در جامعه‌شناسی قشربندی دانست که اکنون به مکتب چندگانه‌گرایی مشهور است.^۱

۱. برخی محققان وبر را به مکتب تضاد ملحق کرده‌اند: «وبر منتقد مادام‌العمر مارکس بود، ولی او نیز نظریه کشمکش قشربندی را مطرح کرد. عمده اختلاف بین نظرات خاص آن دو این بود که وبر قشربندی را

بنابراین در مبحث قشربندی اجتماعی سه مکتب عمده وجود دارد:

۱. مکتب کارکردگرایی که دورکیم، پارسونز، دیویس، مور و هالبواکس آن را گسترش دادند؛
۲. مکتب تضادگرایی که مارکس و میلز آن را بنا نهادند و توسعه دادند؛
۳. مکتب چندگانه‌گرایی که وبر، دارندورف، لنسکی و سوروکین مطرحش کردند.

۲.۱. مکتب کارکردگرایی

با نفوذ نگاه پوزیتیویستی در بررسی مسائل جهان و انسان، انگاشتن جامعه به‌عنوان شیئی خارجی، مانند دیگر موجودات جهان مادی، در میان جامعه‌شناسان رواج یافت. مکتب کارکردگرایی در جامعه‌شناسی برجسته‌ترین نماینده این دیدگاه است. «این مکتب با مبنا قرار دادن اصول هستی‌شناسی موجود در علوم طبیعی سده نوزدهم، به تحلیل و تفسیر رخدادها و وقایع اجتماعی می‌پردازد. به عبارت دیگر، [کارکردگرایان] با یکسان دانستن و تشابه قائل شدن میان مسائل و روابط اجتماعی و موجودات زنده، معتقدند که دامنه قوانین و روابط حاکم بر جهان طبیعت و موجودات اندام‌واره، قابل تعمیم و گسترش بر زندگی اجتماعی و روابط موجود در آن نیز می‌باشد» (تنهایی، ۱۳۹۱: ۳۷). «بنیان کارکردگرایی بر این واقعیت استوار است که کلیه سنن و مناسبات و نهادهای اجتماعی دوام و بقایشان به کار یا وظیفه‌ای بستگی دارد که در نظام اجتماعی، یعنی کل، بر عهده دارند» (توسلی، ۱۳۹۰: ۲۰۲). نگاه کارکردگرایان به جامعه به مثابه یک کل با اجزای کاملاً به هم وابسته است که هیچ جزئی را نمی‌توان در آن نادیده گرفت؛ چراکه هر یک از اجزا کارکرد خاص خود را دارند و بدون ایفای نقش کارکردی همه آنها، نظام جامعه برقرار و پایدار نخواهد بود. این طرز فکر باعث شده نگاه کارکردگرایان به عموم پدیده‌های اجتماعی خوش‌بینانه باشد. آنها از انسجام کارکردی، یعنی خوب کارکردن هر چیز در جای خود، به کارکردگرایی عمومی، به معنای شمول نقش کارکردی برای همه چیز در جامعه، و سپس ضرورت کارکردی، به معنای نیاز جامعه به همه کارکردها، رسیده‌اند (توسلی، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

پدیده‌ای چندبعدی می‌دید» (ترنر، مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی، ص ۲۲۳). تمایز بیشتر وبر از تضادگرایان را چه بسا افرادی مانند دارندورف که از شاگردان مکتب او هستند، ایجاد کرده باشند. اطلاق عنوان چندگانه‌گرایی برای نظریه قشربندی وبر و تلفیق‌گرایانی مانند دارندورف را علی‌کمالی در کتاب مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی، صفحه ۹۷ بیشتر توضیح داده است.

باتومور توضیح می‌دهد که نظریه قشربندی کارکردگرایی اولین بار در مقاله دو جامعه‌شناس آمریکایی، کینگزلی دیویس و ویلبرت مور، به‌نحو کوتاه و روشن، چنین مطرح شده است:

بر اساس این حکم که هیچ جامعه‌ای بی‌طبقه یا قشربندی نشده نیست، کوشیده‌ایم ضرورت کلی را که موجه قشربندی در هر نظام اجتماعی می‌شود، از دیدگاه کارکردگرایی تبیین کنیم... ضرورت کارکردی عمده‌ای که وجود قشربندی اجتماعی را در هر جایی تبیین می‌کند عبارت است از... نیاز هر جامعه‌ای به اینکه محل و انگیزش افراد را در ساخت اجتماعی تعیین کند... بدین‌سان نابرابری اجتماعی وسیله‌ای است که به‌طور ناخودآگاه تکامل یافته و به‌کمک آن، جوامع اطمینان می‌یابند که مهم‌ترین موقعیت‌ها به‌توسط شایسته‌ترین افراد اشغال شده‌اند (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۲۵).

پارسونز از جامعه‌شناسان معروف این مکتب است. او برای کارایی و سودمندی قشربندی چنین استدلال می‌کند:

موقعیت‌های اجتماعی از نظر شرایط، حساسیت تصمیم‌گیری، سختی‌ها، خطرات و تویخ‌ها در صورت تصمیم‌گیری غلط... یکسان نیستند و لذا باید تشویق‌ها نیز متناسب با وضعیت موقعیت‌ها باشند. طبق استدلال فوق، اگر بهره‌مندی از مواهب طبیعی برای همگان یکسان باشد، کسی تن به مشاغل سخت و گاهی کلیدی نمی‌دهد و انگیزه کار و فعالیت از افراد گرفته می‌شود (خان‌محمدی، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

و این چنین نظام نابرابر پاداش‌ها در جوامع، در نظریه قشربندی کارکردگرایی، به پشتوانه‌ای علمی تکیه می‌زند. کارکردگرایان برای توجیه نظام نابرابر پاداش‌ها به لحنی خیرخواهانه نیز روی می‌آورند:

برای خیر عمومی جامعه باید مطمئن شد که رقابت‌جویترین افراد مهم‌ترین مقام‌ها و منصب‌های جامعه را اشغال می‌کنند. برای این کار باید انگیزه و مشوق‌های لازم به آنها داده شود؛ به این معنی که باید به آنها بیشتر از سایرین دستمزد پرداخت شود. نابرابری صرفاً نتیجه نیاز به وجود انگیزه و مشوق است (ابراکامی، ۱۳۸۸: ۱۵۴).

تصور آنها این است که برای قبول مناصب مهم و دشوار، راه‌حلی غیر از این وجود ندارد؛ چون تاریخ بشریت چیزی غیر از این نشان نمی‌دهد (علی‌بابایی، ۱۳۸۷: ۶۰). کارکردگرایان برای نشان دادن اهمیت و حساسیت هر منصب و موقعیت اجتماعی، بر دو شرط «اهمیت کارکردی» و «نیاز به مهارت برای پر کردن آن جایگاه» تأکید می‌کنند (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۵).

دیدگاه‌های اینچنینی کارکردگرایان باعث موضع‌گیری‌های خاص در عرصه‌های دیگر، مانند

سیاست، هم شده است. کمالی در ضمن شرح نظریات کارکردگرایان به این موضوع نیز اشاره می‌کند: «[کارکردگرایان] کسانی هستند که به لزوم وجود نابرابری اجتماعی در جامعه باور دارند و در این زمینه حتی یک قدم فراتر نهاده و می‌گویند که وجود نابرابری اجتماعی در یک جامعه، حقانیت اجتماعی و سیاسی دارد» (کمالی، ۱۳۸۵: ۲۴).

خلاصه‌مطلب اینکه بر پایه نگاه اندام‌واره‌ای به جامعه، همه پدیده‌ها و اجزای جامعه نقش کارکردی ضروری در جامعه دارند؛ بنابراین نابرابری و قشربندی نیز، که از پدیده‌های تاریخی جوامع بشری است، ضرورت و نقش کارکردی دارد. نقش کارکردی‌اش این است که نظام نابرابر پاداش‌ها افراد شایسته لازم برای مناصب مهم را ترغیب می‌کند با وجود سختی و حساسیت مناصب، آنها را بپذیرند که اگر چنین نباشد، این مناصب خالی از داوطلب می‌ماند و جامعه دچار مشکلات جدی می‌شود. پس باید از نظام نابرابر پاداش‌ها با لحاظ کردن شروطی، با جدیت دفاع کرد.

۲.۱.۱. عوامل قشربندی از نظر کارکردگرایان

پس از آشنایی با مکتب کارکردگرایی و دیدگاه آنها در باب نابرابری‌ها و قشربندی اجتماعی به نظریات ایشان در خصوص عوامل نابرابری‌های اجتماعی می‌پردازیم. همان‌طور که گفته شد، قشربندی اجتماعی از نظر کارکردگرایان نه تنها نامطلوب نیست، بلکه ضرورت دارد؛ البته این به معنای بی‌توجهی آنان به ابعاد منفی قشربندی نیست. عوامل قشربندی از نظر کارکردگرایان عبارت است از:

۲.۱.۱.۱. ضرورت کارکردی

بر اساس تحلیل کارکردگرایان در خصوص قشربندی اجتماعی، ضرورت کارکردی یکی از عوامل قطعی مدنظر آنها در تحقق نابرابری‌های اجتماعی است؛ به این معنا که جامعه برای پاسخ‌گویی به نیاز افراد پذیرفته است که نابرابری‌هایی از لحاظ جایگاه‌ها و مناصب و مشاغل و در نتیجه پاداش بین افراد و اقشار جامعه وجود داشته باشد یا ایجاد شود؛ در غیر این صورت مناصب حساس و پرخطر خالی از داوطلب می‌ماند و ارکان جامعه فرو می‌ریزد. این چیزی است که از نظر آنان به‌طور طبیعی در جامعه بشری از ابتدا وجود داشته است. آنها برای این ضرورت، به سابقه تاریخی قشربندی در جوامع استدلال می‌کنند و آن را دلیل قانع‌کننده‌ای می‌دانند.

۲.۱.۱.۲. بهره‌برداری از قدرت برای منافع شخصی

قدرت زمینه انحرافات بزرگی را در افراد فراهم می‌کند. یکی از این انحرافات سوءاستفاده از قدرت برای کسب امتیازات بیشتر در جهت منافع شخصی است. از نظر دورکیم «اولین قدم به سمت نابرابری اجتماعی این است که از قدرت برای امور شخصی بهره‌برداری شود» (کمالی، ۱۳۸۵: ۶۱). نابرابری ناشی از بهره‌برداری از موقعیت برای منافع شخصی، از جمله نابرابری‌های منفی از منظر کارکردگرایان است.

۳.۱.۱.۲. تقسیم کار اجتماعی

تقسیم کار از ضروریاتی است که در جوامع مدرن بسیار گسترده‌تر شده و اهمیت ویژه‌ای یافته است. هر یک از گروه‌های اجتماعی به حسب توانمندی‌های بالفعل و بالقوه خود، عهده‌دار مسئولیتی خاص در جامعه می‌شوند و این معمولاً باعث رانده‌شدن افراد کم‌استعداد و کم‌توان به سوی مشاغل و موقعیت‌های فروتر و سوق‌یافتن افراد با استعداد و پرتوان به مشاغل و مناصب حساس و مهم جامعه می‌شود و بدین ترتیب نابرابری اجتماعی در ساختار تقسیم کار تحقق می‌یابد. البته این به معنای جای‌نگرفتن افراد ناشایست در مناصب مختلف نیست؛ چراکه محرک افراد به سوی مناصب اجتماعی، تنها، نظام و ساختارهای طبیعی غربالگر اجتماع نیست، بلکه عوامل متعددی وجود دارد که می‌تواند برخلاف روند طبیعی جامعه عمل کند. «دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی معتقد است تقسیم کار با شروع جامعه و جامعه نیز با شروع زندگی اجتماعی انسان آغاز می‌شود. بنابراین تقسیم کار نتیجه پیشرفت سازمان اجتماعی جدید و یا فرد و منطق بشر نیست، بلکه قانون طبیعی و قاعده اخلاقی است» (آشفتی تهرانی، ۱۳۹۱: ۳۸۴).

به نظر دورکیم، تقسیم کار بر پایه نیازها صورت می‌گیرد. به عقیده او نقش کارکردی تقسیم کار در جامعه بسیار تعیین‌کننده است و عامل هم‌بستگی بیشتر جامعه است، اما همین تقسیم کار می‌تواند به عاملی منفی نیز تبدیل شود. «کنت نوع بیمارگونه تقسیم کار را در رشد تخصص‌های فردی و ویژه‌گرایی می‌داند. دورکیم برخلاف کنت، گرچه تخصص را عاملی در جهت قوام بیشتر هم‌بستگی می‌داند، ولی به دلیل بینش اندام‌وارگی، معتقد بود که رشد فرایند تخصص زمانی موجب هم‌بستگی می‌شود که با نظم متعادل و هماهنگ نظام نیز تناسب داشته باشد. لذا تقسیم کار و تخصص زمانی نابهنجار خواهد بود که تناسب اندام‌وارگی جامعه را بر هم بزند»

(تنهایی، ۱۳۹۱: ۱۱۵). به بیان دیگر، اگر تخصصی‌شدن فعالیت‌های اجتماعی، متناسب و متعادل باشد، امری مثبت و موجب افزایش هم‌بستگی جامعه است؛ اما اگر توازن و تناسب رشد تخصص‌ها از بین برود، کارکردی منفی خواهد داشت، مثل اینکه در رشد جنینی، دست‌ها یا سلول‌های مغز بسیار سریع‌تر از دیگر اندام‌ها رشد یابند. رشد نامتناسب اجزای اجتماع نیز باعث نابرابری و از بین رفتن تناسب و توازن جامعه و فاصله طبقاتی می‌شود.

۲. ۱. ۴. نابرابری‌های ظاهری

نابرابری بر پایه ویژگی‌های ظاهری انسان‌ها در جوامع غالباً وجود داشته است. برای مثال، نظام برده‌داری که بر پایه تحقیر یک نژاد صورت می‌گیرد، نوعی نابرابری تحمیلی بر پایه ویژگی‌های ظاهری است. این نوع نابرابری غیرانسانی‌ترین گونه تبعیض و بی‌عدالتی است؛ چه اینکه افراد به سبب خصوصیتی غیراختیاری از حقوقشان محروم می‌شوند. «دورکیم به دو گونه نابرابری در جامعه اشاره می‌کند: نابرابری ظاهری یا صوری و نابرابری باطنی یا ذاتی. نابرابری ظاهری آن گونه از نابرابری‌های اجتماعی است که از سوی جامعه و بر پایه شاخص‌های اجتماعی همچون نژاد، جنس، رنگ پوست و آن ویژگی‌هایی که از تولد تا مرگ با شخص می‌ماند، ایجاد می‌شود. دورکیم بر این باور بود که سبب وجود نابرابری‌های اجتماعی در جامعه‌های پیشرفته صنعتی امروزی نمی‌تواند سازه‌های زیستی، مانند رنگ پوست و نژاد و امثال آن باشد، بلکه این نابرابری بر اساس ویژگی‌های باطنی و ذاتی اشخاص، از جمله استعداد، پشتکار و کارایی آنان، به وجود می‌آید» (کمالی، ۱۳۸۵: ۵۲). «دورکیم بر این باور بود که هرگونه نابرابری اجتماعی که به سبب ویژگی‌های ظاهری ایجاد می‌گردد، برای جامعه زیان‌آور است و می‌بایست برطرف شود» (همان: ۵۵).

بنابراین، در مکتب کارکردی، نابرابری‌های اجتماعی دو نوع‌اند: نوع مثبت که نابرابری‌های ناشی از ضرورت‌های کارکردی و تقسیم کار اجتماعی است و نوع منفی که سوءاستفاده از مقام و منصب و نابرابری‌های ظاهری است.

۲. ۱. ۲. برخی نقدهای وارد شده بر نظریه قشربندی کارکردگرایی

نظریه کارکردگرایی را برخی جامعه‌شناسان نقد کرده‌اند. این نقدها به اختصار مطرح می‌شود. عمده نقدهای وارد شده بر کارکردگرایان به دلیل پذیرش نابرابری‌ها در حد توصیه به پاداش‌های

سنگین برای مناصب حساس جامعه است. این‌گونه به نظر می‌رسد که کارکردگرایان در صد توجیه وضعیت اجتماعی ایالات متحده و نظام سرمایه‌داری بوده‌اند. ترنر می‌گوید:

این نظریه، نابرابری‌های موجود در یک جامعه را درست و مشروع جلوه می‌دهد؛ گویا کسانی که دارای منابع‌اند به‌جهت مهارت و اهمیت کارکردی‌شان همواره سزاوار و مستحق آن منابع‌اند. منتقدین استدلال می‌کنند که مردم منابع را از راه‌های متنوع مثلاً از روی شانس، استفاده از قدرت، فساد، راه‌روسم مرسوم و فرایندهای دیگری که با اهمیت کارکردی یا استعداد و ذوق رابطه کمی دارند، به دست می‌آورند (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۶).

بی‌توجهی مکتب کارکردی به برخی واقعیت‌های اجتماعی که ابعاد نامطلوب قشربندی محسوب می‌شوند، باعث شده است تا جامعه‌شناسی همانند ملوین تامین آن را نوعی فریبکاری ماهرانه بدانند: «ماهرانه‌ترین نظام دفاع از قشربندی که در ادبیات معاصر مطرح شده است بر فداکاری کسانی که در جهت ارتقای موقعیت اجتماعی‌شان تلاش می‌کنند، [یعنی] پزشکان، وکلای دادگستری، کادرهای بالا [صاحبان مناصب عالی] و غیره، پافشاری می‌کند» (تامین، ۱۳۸۸: ۱۹۸). نظر تامین این است که کارکردگرایان با نوعی نگاه خوش‌بینانه یا ریاکارانه می‌خواهند بگویند احراز موقعیت‌های حساس جامعه نتیجه چیزی جز زحمت و تلاش و شایستگی صاحبان آنها نیست، پس تجمع قدرت و ثروت در دستان آنها نیز بجا و بحق است. باتومور نیز فهرستی از اشکالات وارد بر نظریه قشربندی کارکردگرایان را در اختیار ما قرار می‌دهد:

- عمومی شمردن قشربندی اجتماعی؛
 - عدم تبیین گروه‌های مبتنی بر مقام و طبقات؛
 - پذیرش بدون توجیه انواع قشربندی و فرایند تغییر نوع قشربندی به نوع دیگر؛
 - نادیده گرفتن نقش زور در استقرار و حفظ نظام‌های قشربندی و رابطه قشربندی و ستیز (باتومور، ۱۳۷۰: ۲۲۵ و ۲۲۶).
- ابراکرامبی نیز نقدهایی را می‌افزاید:
- صاحبان موقعیت‌ها و منصب‌های ممتاز قدرت تعریف کردن آنها را دارند و در نتیجه شدت نابرابری را به چنان حدی می‌رسانند که دیگر نمی‌توان به‌صرف ایجاد انگیزه، آن را توجیه کرد؛
 - صاحبان موقعیت‌های حساس می‌توانند مانع کاهش منافعشان بشوند؛
 - منافع و امتیازات بی‌آنکه مشروط به شایستگی باشد، به نسل‌های بعدی آنها منتقل می‌شود؛